

تحلیل درس یکم فارسی 🌸🌸🌸

پایه هفتم 🍃

ای [خدای که] نام تو بهترین شروع [است]

بدون ذکر نام تو کی کتاب / نامه خود را باز کنم

جمله اول : حذف فعل است به قرینه ی معنوی / جمله سه جزئی با مسند

مسند: بهترین سر آغاز

جمله پایه: ای خدا

جمله پیرو : نام تو بهترین سر آغاز است

جمله دوم : فعل جمله فعل مرکب "باز کنم" است / سه جزئی با مفعول

مفعول: نامه

نام تو: متمم اختیاری

صناعات ادبی :

تکرار <تو> / <نام>

جناس نام و نامه

مصرع دوم پرسش انکاری

(بدون نام تو نامه ام را باز نمی کنم)

بیت دوم :

ای یاد تو مونس روانم

جز نام تو نیست بر زبانم

ای [خدایی که] یاد تو مونس روان من [است]

به جز نام تو [چیزی] بر زبان من نیست

جمله اول: مجددا حذف فعل <است> به قرینه معنوی / سه جزئی با مسند

مسند: مونس روانم

جمله هسته : ای خدا

جمله پیرو : یاد تو مونس روانم است

جمله دوم: فعل نیست به صورت بلاغی آمده / سه جزئی با مسند

مسند : چیزی

نام : متمم اختیاری

زبان: متمم اختیاری

صناعات ادبی:

تکرار <تو>

بیت سوم :

ای کار گشای هرچه هستند

نام تو کلید هرچه بستند

ای [خداوندی که] کار گشای هرچیز هستی

نام تو کلید هر در بسته ای [است]

جمله اول: فعل <هستی> / سه جزئی با مسند

مسند: کار گشای هر چیز

جمله پایه: ای خداوند

جمله پیرو: کار گشای هرچیز هستی

جمله دوم: فعل <است> به قرینه معنوی حذف شده / سه جزئی با مسند

مسند: کلید هر در بسته

جمله سوم : ای منادا

صناعات ادبی:

جناس ناقص بست و هست

تشبیه نام به کلید

مشبه: نام

مشبه به: کلید

ادات تشبیه: محذوف

وجه شبه: باز کن در های بسته

تکرار <هرچه>

بیت چهارم:

ای هست کن ساس هستی

کوته ز درت دراز دستی

ای [خدایی که] پایه و اساس جهان را به وجود آورده ای / ای خدایی که به وجود آورنده ی پایه و اساس جهان هستی

ستم و دراز دستی از درگاه تو به دور است و با شکست متواجه خواهد شد

جمله اول : فعل <به وجود آوردن> / سه جزئی با مفعول

مفعول: اساس هستی

جمله پایه: ای خدا

جمله پیرو: پایه و جهان هستی را به وجود آورده ای / هست کن اساس هستی

جمله دوم: فعل <است> / سه جزئی با مسند

مسند: کوته / به دور

در: متمم

جمله سوم: ای

صناعات ادبی:

صنعت مخفف (کوته)

دراز دستی کنایه از تجاوز و ستم کردن

دست و هست / هست و هستی جناس ناقص (به ترتیب اختلافی و افزایشی)

بیت پنجم:

هم قصه ی نانموده دانی

هم نامه ی نا نوشته خوانی

هم قصه ی ندانسته [را] می دانی

هم نامه ی ننوشته [را] می خوانی

جمله اول: فعل مضارع اخباری می دانی بدون پیشوند/سه جزئی با مفعول

مفعول:قصه ی نانموده

جمله دوم:فعل مضارع اخباری می خوانی بدون پیشوند/ سه جزئی با مفعول

مفعول:نامه ی نانوشته

صناعات ادبی:

ترصیع

واج آرایی نون

تناسب قصه و نامه / خواندن و نوشتن

بیت هفتم:

از ظلمت خود رهایی ام ده

با نور خود اشنایی ام ده

من را از تاریکی های خود (هوای نفس) رهایم کن

و با نور خود اشنایم کن

جمله اول: فعل مرکب رها کردن / چهار جزئی با مفعول و متمم

مفعول: ام(من را)

متمم:ظلمت خود

جمله دوم: فعل مرکب اشنا کردن/چهار جزئی با مفعول و متمم

مفعول: ام (من را)

*ام نقش تکرار دارد

متمم:نور خود

توجه شود خود در مصرع اول ضمیر مشترک تأکیدی است و با مصرع دوم متفاوت است .

صناعات ادبی:

تضاد ظلمت و نور

نقش و ارایه تکرار

نقش: ام

ارایه: ده

جناس تام خود

خود مصرع اول در معنی من (خودم) و خود مصرع دوم در معنی تو (خودت)

الهی، دلی ده که در کار تو جان بازیم؛ جانی ده که کار آن جهان سازیم، دانایی ده که از راه نیفتیم، بینایی ده تا، در چاه نیفتیم، دست گیر که دست آویز نداریم، توفیق ده تا، در، دین استوار شویم، نگاه دار تا، پریشان نشویم.

معنی:

خداوندا شهامتی و شجاعتی به ما ببخش که در انجام دستورات تو فداکاری کنیم. روح و جانی عطا کن که برای آخرت خود عمل خیری انجام دهیم. دانش و آگاهی به ما بده که گمراه نشویم. بینش و شناختی به ما ببخش که در چاه جهل و گمراهی نیفتیم. ما را یاری کن زیرا هیچ یآوری جز تو نداریم. کمک کن تا در راه دین پایدار شویم. حافظ ما باش تا آشفته و سرگردان نشویم.

ع نوروzy:

جانی / دلی سجع متوازی / راه / چاه // بینایی / دانایی / بازیم / سازیم

دست گیر / دست اویز / مرکب هستن اسم + بن مضارع هستن

جان بازیم کنایه از فداکاری

کار ساختن کنایه از آماده شدن

از راه افتادن کنایه از گمراه شدن

در چاه افتادن کنایه از گرفتار شدن

یاربگ از کنایه آویز دست